كتاب‏شناسى «روش تحقيق در تاريخ»

نصراللّه صالحى‏

در ميان مسلمانان، اغلب مورخان قديم و نيزدر ايران، اكثر محققان تاريخ در دوران جديد، دهه‏هاى متمادى از زندگى علمى خود را صرف تحقيق در تاريخ و تاريخ نويسى كرده‏اند بدون اين كه به گونه‏اى مستقل به اين سؤال اساسى كه «چگونه تاريخ مى‏نويسند» و يا اين كه «تاريخ نويسى آن‏ها مبتنى بر چه اصول و روش هايى است»، پرداخته باشند. به همين جهت است كه بسيارى از مورخان و محققان، ده‏ها تأليف به جا گذاشته‏اند، اما حتى يك رساله كوچك يا مقاله مختصر در شرح روش تحقيق يا شيوه تاريخ‏نويسى از آن‏ها باقى نمانده است. از ميان مورخان مسلمان در قرون گذشته، شايد بتوان يك مورخ را از اين قاعده استثنا كرد: ابن خلدون. وى پيش از پرداختن به تأليف تاريخ العبر، به نگاشتن مقدمه‏اى همت كرد كه چون از شهرت جهانى برخوردار است، لزومى به توجه دادن به آن نيست جز اين كه بدين اشاره اجمالى اكتفا كنيم كه وى بعد از ديباچه اثر مزبور، مقدمه اول را به «فضيلت دانش تاريخ و تحقيق روش‏هاى آن» اختصاص داده و در سطر نخست به صراحت و قاطعيت چنين بيان داشته است:

بايد دانست كه فن تاريخ‏نويسى را روشى است كه هر كس بدان دست نيابد ....1

ابن‏خلدون در ادامه اين عبارت به طور مشروح به تبيين ديدگاه خود در باب تاريخ و روش تحقيق در آن پرداخته و با نقد صرفاً نقلى انگاشتن تاريخ تلاش كرده تا در تاريخ به عنوان علمى نقلى، عقلانيت را دخيل ساخته و راه را براى ارتقاء تاريخ از مرتبه علوم نقلى به مرتبه علوم عقلى هموار نمايد. راهى كه ابن‏خلدون مبتكرانه گشوده بود، متأسفانه بى‏رهرو ماند؛ چنان كه در قرون بعد، نه تنها اثرى هم‏وزن آن پديد نيامد كه اصولاً غالب مورخان اعتنايى به انديشيدن در باب اصول و ضوابط علم تاريخ و تاريخ‏نويسى از خود نشان ندادند.2 تا اين كه از سده گذشته بدين‏سو برخورد جوامع مسلمان با دنياى مغرب زمين به تدريج موجب بيدارى و هوشيارى ملت‏هاى مسلمان شد. اين بيدارى چندان ديرهنگام بود كه مسلمانان در هيچ زمينه‏اى قادر به نوآورى و ابتكار عمل نبودند و لاجرم راه تقليد را در پيش گرفتند.

بدين صورت، راه براى اقتباس و تقليد از شئون مادى و معنوى مدنيت جديد غربى در كشورهاى اسلامى هموار شد.

در ايران - به ويژه از دوران ناصرى (1313- 1264ق) - تأسى به دستاوردهاى غربيان به ويژه دانش و فنون آنان نمود بيشترى يافت. روشنفكران اين عصر با الهام از تمدن پيشرفته غربى، به نقد همه‏جانبه جامعه سنتى ايران پرداختند.

براى مدتى حركتى يكنواخت ادامه داشت تا آن كه از اوايل دوران پهلوى اول، ابتدا مشيرالدوله و كسروى و سپس اقبال و ياسمى با فاصله گرفتن از تاريخ‏نويسى به سبك قديم، گام در مرز تاريخ‏نويسى جديد گذاشتند. اين روند با افت و خيز ادامه يافت و به مرور كسانى با گرايش‏هاى مختلف فكرى، به پديد آوردن آثار نو در تاريخ روى آورده و در اين راه توفيقاتى هم به دست آوردند.

اگر بتوانيم تاريخ‏نويسى را به قله‏اى رفيع تشبيه كنيم و تاريخ‏نويسان را رهروان اين قله بپنداريم، آن گاه درخواهيم يافت كه به جز چند مورد، كثيرى از تاريخ‏نويسان، حتى بعد از سال‏ها تاريخ‏نويسى هنوز در دامنه‏هاى قله طى طريق مى‏كنند. اين نيست مگر فقدان يكى از دو شرط اساسى تاريخ‏نويسى؛ اول داشتن قريحه و ديگر رعايت ضابطه خاص يا آن‏چه كه از آن به عنوان «روش تحقيقِ تاريخ» ياد مى‏كنند.3

هر اندازه كه «قريحه» امرى ذاتى و غيراكتسابى است، «ضابطه» امرى است اكتسابى و آموختنى. با اين حال محققان تاريخ در ايران جز افرادى انگشت‏شمار، هيچ گاه پيرامون اصول و ضوابط تاريخ‏نويسى نينديشيده و چيزى نيز به قلم نياورده‏اند. آن‏ها حتى از تمام دشوارى‏ها و لذت‏هاى حرفه خويش با ما سخن نگفته‏اند، در حالى كه اگر چنين مى‏كردند به تعبير مرحوم زرين‏كوب «از آن‏ها تجربه تاريخ‏نويسى حاصل مى‏شد.»

اين‏كه جريان تاريخ‏نويسى در ايران، لااقل همپاى ديگر رشته‏هاى علوم انسانى و اجتماعى رشد نكرده، به دليل غفلت از توجه لازم به اصول و ضوابط تاريخ‏نويسى جديد بوده است. هنوز در زبان فارسى اثرى مستقل در روش‏شناسى علم تاريخ اعم از تأليف يا ترجمه منتشر نشده است. در حالى كه در رشته‏هاى جامعه‏شناسى، علوم سياسى، جغرافيا و اقتصاد، آثار مستقل و متعددى در باب روش‏شناسى اين علوم منتشر شده است. اگر تنها پايان‏نامه‏هاى تحصيلى در رشته تاريخ را محض نمونه با پايان‏نامه‏هاى رشته علوم سياسى كه در پاره‏اى موارد قرابت زيادى با تاريخ دارد، بسنجيم و مورد مقايسه قرار دهيم، زيان‏ها و كاستى‏هاى ناشى از عدم اعتنا به مقوله روش‏شناسى در رشته تاريخ را در قياس با علوم سياسى به وضوح خواهيم ديد.

آيا نمى‏توان اذعان كرد كه تاريخ‏نگارى در ايران دوران جديد با نوعى آشفتگى مواجه بوده است؟ بدين معنا كه محققان تاريخ نه مى‏توانسته‏اند همانند اسلاف خود به سبك سنتى به تاريخ‏نويسى بپردازند و نه قادر بوده‏اند همانند محققان غربى مطابق با اصول و ضوابط تاريخ‏نگارى جديد به تحقيقِ در باب تاريخ بپردازند!؟ به همين جهت است كه هنوز آثارى كه مستشرقان و ايران شناسان غربى در باب تاريخ ايران از دوران باستان تا دوران معاصر مى‏نويسند، از چنان اعتبار علمى برخوردارند كه ترجمه و انتشار آن‏ها در ايران، با تمجيد و تحسينِ اهل تاريخ مواجه مى‏شود.

از اين مقدمه مختصر شايد بتوان به اين نتيجه رسيد كه اهل تاريخ در ايران با يك معضل بسيار جدى مواجه بوده است. رشد ناچيز علم تاريخ و به تبع آن تاريخ‏نويسى نحيف در اين ديار، معلول عدم توجه جدى به مقوله روش‏شناسى علم تاريخ و نيز نپرداختن به اصول و ضوابط تاريخ‏نويسى جديد بوده است. براى اثبات اين ديدگاه كافى است ادبيات مربوط به «روش تحقيق در تاريخ» را مورد وارسى قرار دهيم. در كارنامه اين ادبيات در طول نيم قرن تنها سه كتاب و دو مقاله خواهيم يافت. نگارنده براى اين كه چشم‏انداز روشنى از ادبيات مربوط به «روش تحقيق در تاريخ» به دست دهد در حد توان به جست و جو پرداخت تا با فراهم آوردن يك كتاب‏شناسى تحليلى به ارزيابى كم و كيف آن نيز بپردازد. كتاب‏شناسى حاضر نيز حاصل چنين تلاشى است.

در كتاب‏شناسى حاضر، آثار منتشر شده مربوط به روش تحقيقِ تاريخ در طول نيم قرن يعنى از سال 1316 كه رشيد ياسمى رساله‏اى در آن باب نوشت، تا سال 1367 كه از رسول جعفريان كتابى كوچك منتشر شد، به تفكيك و با رعايت تقدم و تأخر زمانى انتشار آورده شده است: رشيد ياسمى (1316)؛ جمال زاده (1349)؛ عبدالحسين زرين‏كوب (1354)؛ جهانگير قائم‏مقامى (1356)، جعفريان(1366).

روشن است كه تلاش‏هاى ديگرى هم در اين زمينه صورت گرفته است كه مى‏بايد در جاى ديگرى به شرح آن‏ها پرداخت.

1. رشيد ياسمى‏

كتابِ آئينِ نگارشِ تاريخ‏4 به قلم رشيد ياسمى در واقع اولين رساله‏اى است كه به زبان فارسى در موضوع روش تحقيق در تاريخ به زبان فارسى منتشر شده است. استاد فقيد فروزانفر در ديباچه‏اى كه بر اين كتاب نوشته‏اند، در خصوص علت تأليف اين اثر چنين متذكر شده‏اند:

در سال 1313 كه قانون دانشگاه تهران از مجلس شوراى ملى مى‏گذشت، وزارت معارف در نظر گرفت كه علما و دانشمندان مجرب را كه در مدارس عاليه شغل تدريس داشته و ساليان دراز ذخيره علم نموده و تجربه اندوخته بودند، به نشر فضايل وادارد. بدين جهت مقرر مى‏شود كه هر يك از استادان مدارس عاليه كه فاقد مدرك دكترى بودند با نوشتن رساله‏اى كه تازگى داشته باشد به اخذ درجه استادى كه به منزله درجه دكترى است نايل آيند. در پاسخ به اين تقاضا بيش از سى رساله در رشته‏هاى مختلف نوشته مى‏شود كه يكى از آن‏ها همين رساله آئين نگارش تاريخ بوده است.

هدف از تأليف اين رساله به تعبير فروزانفر، توجه دادنِ اهل تاريخ به كنار گذاشتن شيوه‏هاى سنتى تاريخ و روآوردن به اتخاذ اسلوبى جديد در اين فن بوده است. مرحوم فروزانفر در ديباچه خود بر اين كتاب نوشت:

امروز كه مطالعه تاريخ با دقتى كه مناسب اين عصر است به عمل مى‏آيد، تجنب و دورى از روش ديرين و طرز كهن ضرورى است و دانشجويان و خوانندگان كتب تواريخ به دانستن روش تدوين و تحقيق تاريخ نيازمند. كتاب آئين نگارش تاريخ اين طرز مطلوب و روش مرغوب را هر چه روشن‏تر مى‏كند.5

رساله آئين نگارش تاريخ عليرغم ايجاز و نيز برخى نواقص و معايب، در زمان تأليف و انتشار در نوع خود مبتكرانه و نوآورانه بود. چنان كه مرحوم فروزانفر در اين باب نوشته است:

اين اثر اولين تأليفى است كه در اين رشته به زبان فارسى تدوين شده و چنين نامه گران‏بهايى كه به حسن تلفيق و تدوين ممتاز باشد، در ميان ما وجود نداشته است.6

مؤلف بعد از مقدمه‏اى كوتاه، مباحث رساله را در ذيل پنج فصل ارائه كرده است:

فصل اول. كليات؛ فصل دوم. انتقاد تاريخى؛ فصل سوم. تدوين تاريخ؛ فصل چهارم. ساختمان تاريخ؛ فصل پنجم. مؤثرات تاريخى.

اگر چه مى‏توان قوت و ضعف هر يك از فصول كتاب را جداگانه بررسى كرد، اما چون بنا بر اختصار است تنها با نگاهى كلى به مجموع اين فصول، به ارزيابى اجمالى اين كتاب مى‏پردازيم.

از پنج فصل كتاب، فصل نخست كه در كليات است، عمدتاً معطوف به طرح مباحث منطق است و فصل پنجم كه در «مؤثرات تاريخى» است متضمن طرح مباحث فلسفى به ويژه شرح و بيان ديدگاه «هانرى برگسون» است. اما سه فصل ميانى كتاب حاوى مباحثى سودمند در رابطه با موضوع كتاب مى‏باشد.

در فصل اول (كليات) مؤلف با طرح و توضيح اصطلاحات علم منطق نظير استقراء و قياس تلاش كرده تا روش فكر منطقى را به قلمرو علم تاريخ تسرّى داده و فهم حوادث تاريخى را بر اصول منطقى مبتنى سازد. بنابراين، مؤلف با نظر به علم تاريخ به طرح مباحث منطق پرداخته است؛ چنان كه در همين فصل در ربط اين دو علم از چند نكته مهم و قابل توجه سخن گفته است. از جمله:

.1 علوم را از هم تفكيك كرده و بر اين نكته تأكيد كرده است كه روش هر علمى خاص خود آن علم است.

روش علوم رياضى غير از علوم طبيعى و اسلوب علوم طبيعى غير از علوم خلقى (انسانى) و اجتماعى است. از حيث دقت علمى برترى علوم رياضى بر ديگر علوم محرز و مسلم است.7

هر چند مؤلف در تقسيم‏بندى علوم به منبع خاصى ارجاع نداده است، اما از فحواى كلام او پيدا است كه در اين زمينه به تحقيقات اروپائيان نظر داشته است. وى به تبعيت از دانشمندان غربى، علوم انسانى را از آن حيث كه موضوعشان انسان است به دو دسته تقسيم كرده است. يك دسته مانند تاريخ كه موضوعشان انسان موجود است و دسته ديگر مانند حقوق و سياست كه موضوعشان انسان مطلوب است. بعد از اين تقسيم‏بندى، روش مطالعه هر يك از اين دو دسته علوم انسانى را بر دو روش اساسى منطق مبتنى ساخته است. چنان كه مى‏گويد:

دسته اول از علوم انسانى يعنى تاريخ «تابع اسلوبِ استقرايى است؛ زيرا بايد از حوادث و وقايعى كه مستقيماً مشاهده گشته‏اند قوانين حقيقى را كه داير مدار آن‏ها است بيابند. [دسته‏] دوم فقط تابع اسلوب قياسى هستند كه از قانون كلى، احكام جزئيات را پيدا مى‏كنند.8

اگر چه اين تقسيم‏بندى در زمان مؤلف و در زبان فارسى تازه و بديع بوده، ولى با گذشت بيش از شصت سال از زمان تأليف اين اثر، محققان غربى در باب تقسيم‏بندى علوم به ويژه در قلمرو علوم انسانى، نوآورى‏هاى زيادى داشته‏اند كه براى ما هنوز چندان شناخته شده نيست.

2. مؤلف بعد از مشخص كردن جايگاه تاريخ در ميان علوم انسانى، به تفكيك خود تاريخ مى‏پردازد. بدين صورت كه تاريخ را از دو حيث مى‏توان مورد بحث قرار داد:

الف. از حيث اين كه تاريخ را علم حوادث گذشته بشرى بدانيم (تاريخ به معناى اخص).

ب. از حيث اين كه تاريخ را علم قوانين حوادث گذشته بدانيم (فلسفه تاريخ يا علم الاجتماع).

مؤلف مقدم بودن شناخت خود حوادث را بر فلسفه آن‏ها بديهى دانسته و از اين رو، براى دست‏يابى به شناخت تاريخ به معنى اخص كه دور از مشاهده و تجربه مستقيم است، اسلوب «اخبار و شهادت» را پيشنهاد و به بحث تفصيلى پيرامون اقسام مخبر، تعديل و ترجيح، اقسام يقين و غيره پرداخته است.9

3. مؤلف با اعتنا به اين اصل مهم كه مورخ نمى‏تواند با اتكاء صرف به علم تاريخ به شناخت درست تاريخى دست يابد، در جايى از همين فصل در ضمن بحث از اقسام شهادت، از «علوم معاون تاريخ» سخن به ميان آورده است. از ديد مؤلف براى شناخت شهادات (مدارك) غيرقولى (مكتوب) نظير كتيبه‏ها، مسكوكات، كتب، ابنيه، اشياء عتيقه و غيره نياز به دانستن اين علوم است: .1 علم خطوط قديمه، علم تطبيق السنه قديمه، علم ريشه زبان‏ها (فقه اللغة)، علم كتيبه‏ها (اپى گرافى)؛ .2 علم نژادهاى بشرى (اتنوگرافى)؛ .3 علم جغرافيا و ...؛ .4 علم مسكوكات؛ . 5 علم اسناد و عهدنامه‏هاى رسمى (ديپلوماتيك)؛ .6 علم تاريخ‏شناسى و .... علاوه بر اين علوم دانستن ادبيات و مطلع بودن از چند زبان زنده نيز از ضروريات است.10

سه نكته‏اى را كه در توضيح فصل نخست آورديم، گوياى آن است كه مؤلف اگر چه از اصطلاحات علم منطق شروع كرده، ولى از آن فراتر رفته و دقت‏نظرها و باريك‏بينى‏هايى را پيش چشم محقق تاريخ قرار داده است كه بدون اعتنا به اين نكته‏هاى ظريف نمى‏توان پايه‏هاى يك تحقيق درست تاريخى را بناگذاشت.

مؤلف در فصل دوم، با طرح بحث «انتقاد تاريخى» كوشيده است تا قواعدى را كه براى سنجش صحت و سقم، قوت و ضعف و تعديل و ترجيح اخبار و اسناد لازم است، در اختيار محقق تاريخ قرار دهد. انتقاد تاريخى به دو قسم نقد ظاهرى و نقد باطنى تقسيم مى‏گردد. نقد ظاهرى به اصل سند و تشخيص اصالت و اعتبار آن (صرف نظر از محتواى سند) و نقد باطنى به محتواى سند و آگاهى‏اى كه از آن استنباط مى‏شود مربوط مى‏گردد. مؤلف در طرح مباحث اين فصل نيز از دانش اروپائيان در اين زمينه بهره برده است.

در يك جا از مورخ معروف فرانسوى «فوستل دوكولانژ» نقل قول كرده و در جاى ديگر كه به راه كشف مقاصد نهانى مصنف پرداخته، به علم هرمنوتيك اشاره‏اى مختصر كرده است. در اين فصل علاوه بر بحث تفصيلى در باب نقد ظاهرى و باطنى به اقسام سند و تصورات و تصديقات نيز پرداخته شده و در پايان چهارده قاعده براى شناخت درجات اعتبار تصديقات آورده شده است.11

در فصل اول و دوم، مقدمات و اصولى كه براى ورود در تحقيق تاريخ لازم و ضرورى است بيان شده و در فصل سوم به چگونگى «تدوين تاريخ» پرداخته شده است. اين فصل از آن رو آورده شده كه گفته شود وظيفه مورخ تنها نقد ظاهرى و باطنى اسناد نيست تا تنها خبر درست را از نادرست به خوبى تشخيص دهد، بلكه وظيفه مورخ گردآورى اخبار صحيح از خلال اسناد و مدارك و روايات نظام‏مند در چارچوبى دقيق و علمى است. اما چگونه؟ پرسش اين است كه براى «به هم بستن مواد تاريخى» و پيوند دادن اخبار پراكنده در قالب يك پيكره واحد كه بتواند شالوده يك تاريخ استوار باشد به چه اسلوبى بايد عمل كرد؟ مؤلف براى پاسخ به چنين پرسشى، نخست با ذكر هفت دليل به ماهيت متفاوت روش تدوين تاريخ با روش رايج در علوم تجربى مى‏پردازد و نتيجه مى‏گيرد كه «تنظيم تاريخ با اسلوب علمى دشوار است».12 با اين حال براى غلبه بر اين دشوارى و نيل به تدوين تاريخ به ارائه راهكار مى‏پردازد. بدين صورت كه مورخ پس از جمع‏آورى مواد و اطلاعات، مى‏بيند كه نقايص بسيارى در كار هست؛ از جمله براى بسيارى از مطالب سند كافى وجود ندارد؛

در اين وقت او ناچار است به حدس و قياس و استدلال (اعم از سلبى و ايجابى) بپردازد و منطق را به كمك تاريخ بياورد [و] به وسيله قياس نقاط تاريك و مبهم را روشن كند.13

بعد ا ز اين سه عمل (استخراج مواد، تنظيم مواد و ايجاد مواد به وسيله قياس و استدلال) دو عمل ديگر لازم است تا مراحل يك تحقيق تاريخى به سرانجام برسد. پس عمل چهارم مورخ اين است كه از مجموع آن‏ها كلياتى استخراج كند و امور عامى بسازد. اين عمل از لحاظ علمى غايت كار مورخ به حساب مى‏آيد، ليكن در حقيقت عمل پنجم مورخ باقى است و آن شيوه بيان او است.14

مؤلف بعد از توضيح در باب مراحل پنج‏گانه تاريخ‏نويسى، به نحوه انتخاب موضوع كه پيش‏تر از آن سخن نگفته بود، مى‏پردازد. نويسنده مدافع تركيب روش تحقيق افقى و عمودى است، زيرا بهترين طريقِ تحقيق را امتزاج آن دو مى‏داند. بدين صورت كه مورخ يكى از شئون عام را مى‏گيرد و در طول يك دوره زمانى معين به كندوكاو پيرامون آن مى‏پردازد. از اين حيث مى‏تواند از كلى‏گويى پرهيز و به كندوكاو در جزئيات يك موضوع بپردازد.

در فصل چهارم كه «ساختمان تاريخ» نام گرفته، مؤلف مى‏كوشد با تشبيه عمل تدوين تاريخ به بناى يك ساختمان، به مورخ هشدار دهد كه همان‏گونه كه بناى يك ساختمان عبارت از جمع‏آورى مصالح و روى هم چيدن آن‏ها نيست، تدوين تاريخ نيز تنها گردآورى مواد و سرهم بندى آن‏ها نيست.

در تاريخ كميت شرط نيست، كيفيت شرط است. اگر چهار اطاق مناسب بسازيم بهتر از چهل اطاق بى‏تناسب و نااستوار است.15

بر اين اساس مؤلف كتاب به مورخ هشدار مى‏دهد كه مبادا اثرش را از رطب و يابس و جزئى و كلى پُر كند، زيرا كثرت مطالب، خود يكى از موانع بزرگ راه دانش و معرفت است. پس مورخ در بناى ساختمان تاريخ با يك وظيفه دشوار مواجه است و آن اين است كه خود را مقيد به مراعات دو چيز كند: يكى ايجاز و ديگرى دقت. هر قدر بتوان در بين اين دو تعادل ايجاد كرد، تاريخ‏نويسى به كمال مطلوب نزديك‏تر خواهد بود.

در اين فصل به چند نكته مهم ديگر نيز برمى‏خوريم كه شايسته تذكر است: نقش و اهميت شخصيت‏ها در تاريخ، طُرق شناخت رجال، مقوله نمونه‏گيرى، تعميم، مورخ و ميزان نادانى‏هاى او.

در فصل پنجم كه به مؤثرات تاريخى پرداخته شده، مباحث عمدتاً صبغه فلسفى يافته است. در ابتدا از كسانى ياد شده كه با بينش الهى معتقد به اين بوده‏اند كه در حوادث تاريخى جز دست اراده خداوندى هيچ مؤثر ديگرى وجود نداشته است. براى نمونه به ديدگاه يكى از مهم‏ترين مورخان فرانسوى يعنى «بوسوئه» (Bossuet) اشاره شده است.

سپس به اين مقوله پرداخته شده كه هدف مورخان از تحقيق در تاريخ، يافتن اسباب و علل نزديك‏تر است. او اسباب حوادث تاريخى را به امور مادى و معنوى تقسيم مى‏كند و در توضيح هر يك نكات و شواهد جالبى را متذكر مى‏شود.

او بيش از همه، به شرح و بسط آراء حكيم فرانسوى «هانرى برگسون» در كتاب سرچشمه اخلاق و دين اهتمام و عنايت ورزيده است.16

2. محمدعلى جمال‏زاده‏

از ميان معدود مقالاتى كه تاكنون در زمينه «روشِ تحقيقِ تاريخ» به نگارش درآمده، مى‏بايست به مقاله‏اى از مرحوم جمال‏زاده با عنوان شمّه‏اى درباره علم و آيينِ تاريخ‏نگارى‏17 اشاره كرد كه در سال 1349 براى جشن بيهقى ارسال كرده و در يادنامه بيهقى به چاپ رسيده است. جمال‏زاده چنان كه خود در آغاز مقاله با تواضع اشاره مى‏كند:

مورخ نبوده و از علم تاريخ‏نگارى هم به قدر كافى اطلاعى نداشته.18

ولى با اين حال به جهت سال‏هاى طولانى اقامت خود در اروپا و دانستن يكى دو زبان بيگانه و مطالعه مستمر آثار اروپائيان، با فراست تمام اين مسأله را دريافته بود كه:

تاريخ‏نگارى هم مانند بسيارى از علومِ ديگر علم تازه‏اى است [...] امروز علم تاريخ‏نويسى به صورتى درآمده است كه اگر كسى از آن بى‏خبر باشد و بخواهد تاريخ بنويسد، به احتمال نزديك به يقين كارش كامل و بى‏عيب و نقص نخواهد بود.19

جمال‏زاده بنابر اين باور، تلاش كرده تا به واسطه مقاله مختصر خود، محققان هموطنش را كه يكسره با تحقيقات علمى مربوط به تاريخ‏نويسى جديد در اروپا بيگانه بودند، از راه معرفى چند اثر برجسته و برتر در زمينه علم و فن تاريخ‏نويسى آشنا سازد. بنابراين، مقاله او عليرغم عنوان آن، صبغه كتاب‏شناسى يافته و در آن پنج اثر بسيار ارزشمند درباب «روشِ تحقيقِ تاريخ» كه در اصل به زبان آلمانى و فرانسوى بوده است، به گونه‏اى توصيفى معرفى شده است.

جمال‏زاده حتى به معرفى اين آثار اكتفاء نكرده، بلكه اصل اين كتاب‏ها را به عنوان هديه براى كتابخانه دانشكده ادبيات و علوم انسانى مشهد ارسال داشته و آرزو كرده است كه آن كتاب‏ها توسط اساتيد دانشگاه به زبان فارسى ترجمه شود و در دسترس جوانان دانش‏پژوه قرار گيرد «تا با علم و فن تاريخ‏نگارى آشنايى كافى حاصل نمايند و در زمينه تاريخ‏نگارى ايرانى خدمت شايانى انجام دهند». و حتى در جايى آرزو مى‏كند كه اين قبيل كتاب‏ها در دانشكده ادبيات تدريس شود.20

چون كتاب‏هايى را كه جمال زاده در مقاله خود به معرفى آن‏ها پرداخته، جز يك مورد، هنوز به فارسى ترجمه نشده، در اين‏جا به درج مشخصات كلى آن‏ها مى‏پردازيم:

كتاب اول. كتاب بزرگ و جامع تاريخ و طريقه‏هاى آن‏21 كه به زبان فرانسوى است، اين كتاب داراى 1771 صفحه و مشتمل بر 12 مبحث و يك مقدمه و هفت فهرست گوناگون مفصل و يك فهرست مندرجات است و با كمك فكرى و قلمى 35 تن از دانشمندان بنامِ فرانسوى كه در علم و فن تاريخ‏نويسى داراى شهرت هستند، نگارش يافته است. مقدمه آن نسبتاً مفصل است و به قلم «شارل ساماران» عضو انستيتوى فرانسه نوشته شده است.22

گفتنى است كه اين كتاب 22 سال بعد از معرفى و ارسال آن توسط مرحوم جمال‏زاده، از سوى گروه مترجمان بنياد پژوهش‏هاى اسلامى آستان قدس رضوى به فارسى ترجمه و در سال 1371 در چهار جلد منتشر شد. و در همان سال به عنوان كتاب برگزيده سال در رشته تاريخ انتخاب شد. اين كتاب كه در سال 1961 ميلادى انتشار يافته، از چنان جامعيّتى برخوردار بوده كه از آن در زبان اصلى به عنوان دايرةالمعارف (Encyclopedie) ياد مى‏شود.

كتاب دوم. كتاب كوچكى است در 152 صفحه به زبان فرانسوى و به قلم يكى از استادان «دانشگاه لى‏يژ» در بلژيك به نام «هارسان»، تحت عنوان تاريخ را چگونه مى‏نويسند؟.23 اين اثر در سال 1933 در پاريس انتشار يافته است.

مؤلف در مقدمه نوشته است كه هيچ ادعا ندارد كه در اين كتاب كوچك طريقه و سبك تاريخ‏نگارى (thodologieئhistoriqueM) را تشريح نموده و لذا به كسانى كه طالبِ اطلاعات كامل‏ترى درباره فن تاريخ‏نگارى هستند توصيه مى‏نمايد كه به اين دو كتاب مراجعه نمايند:

1. ا.برنهام: كتاب تدريسى «متدها»ى تاريخى و فلسفه تاريخى‏24 (به زبان آلمانى).

2. لانگلوا و سن‏يبوس: مقدمات تحقيقات تاريخى‏25 (به زبان فرانسه).

مؤلف به رسم توضيح مى‏گويد كه كتابش ملخص و چكيده پانزده مجلس درسى است كه تحت عنوان «اطلاعاتى در باب نقد تاريخى» و به منظور آشنا ساختن دانشجويان با طريقه‏هاى كار در فن تاريخ‏نگارى ايراد كرده بوده است.

رئوس مطالب متعدد و فصول شش‏گانه كتاب قابل‏توجه و دقت نظر است.26 با اين‏كه اين كتاب هفتاد سال قبل انتشار يافته، با نگاهى اجمالى به رئوس مطالب و فصول آن، مى‏توان دريافت كه هنوز نيز مباحث آن براى ما تازگى دارد و در زبان فارسى مباحث مطروحه در آن كتاب هنوز چندان طرح و بحث نشده است. جمال‏زاده در پايان معرفى اين اثر مى‏نويسد:

اين كتاب چون مختصر و مفيد است، براى ترجمه كردن به فارسى بسيار مناسب است.27

كتاب سوم. كتاب (يا رساله) مختصرى است با عنوان ستايشگرى از تاريخ يا حرفه تاريخ‏نگارى‏28 به قلم مارك بلوش (يا بلوخ)، به زبان آلمانى، از تاريخ‏نويسان فرانسوى.

اين كتاب مشتمل بر 111 صفحه بزرگ، يك مقدمه و 5 فصل و دو فقره ملحقات است. جمال‏زاده مى‏نويسد: اين كتاب هم، چون مختصر و با معنا است براى ترجمه به فارسى بسيار مناسب به نظر مى‏آيد29.

كتاب چهارم. كتابى است به زبانى آلمانى به قلم دانشمند و مورخ بزرگ هلندى «يوهان هوى زينگا»، با عنوان تاريخ و فرهنگ‏30 كه در سال 1954 انتشار يافته است. مؤلف به عنوان يك مورخ بزرگ در اروپا از شهرت زيادى برخوردار بوده است. كتاب مقدمه‏اى چهل صفحه‏اى به قلم «ك.كوستر» (kosterkurt) در معرفى هوى زينگا دارد كه از لحاظ تاريخ‏نويسى بسيار سودمند است. مباحث اين كتاب نيز براى ما كه هنوز با مسائل تاريخ‏نويسى جديد در اروپا آشنا نيستيم، جالب و قابل توجه است. كتاب داراى سه قسمت است و هر قسمت حاوى چندين مبحث. براى اطلاع از نوع مباحث مطرح در اين كتاب به آوردن رئوس مطالب قسمت اول اكتفا مى‏كنيم:

قسمت اول. تاريخ از لحاظ نظر (تئورى) و طريقه (متد):

الف. تعريفى درباره مفهوم تاريخ؛

ب. چهار فصل درباره ترقى و توسعه تاريخ تا موقعى كه علمى از علوم عصر حاضر گرديد؛

ج. چگونه گذشته مبدل به زمان حال مى‏گردد.

جمال زاده بعد از معرفى اين چهار كتاب در پايان مقاله خود بار ديگر براى آگاه ساختن محققان هموطنش از ميزان توجه مورخان اروپايى به اهميت بحث و جدل پيرامون راه و روش تاريخ‏نويسى و چگونگى ترقى دادن اين علم و فن، به اين نكته توجه داده است كه از خلال همين چهار كتاب مى‏توان به كثيرى از آثار اروپائيان در باب فن تاريخ‏نويسى آشناشد. محض نمونه نيز از يك مورخ بزرگ انگليسى با نام «بوكل» (1862-Thomas 1821-BuckleHenry) ياد كرده كه در كتابِ تاريخ تمدن در انگلستان (ترجمه آلمانى و فرانسه نيز دارد)، با تفصيلى هر چه تمام‏تر درباره مقدمات و شرايط تاريخ‏نگارى سخن گفته است. بوكل در اصل قبل از آن‏كه به تاريخ تمدن در انگلستان كه موضوع اساسى كتاب است بپردازد، خواسته است ببيند كه شرايط تاريخ‏نويسى از چه قرار است و شخص تاريخ‏نگار چه نوع مسائلى را بايد در مدّنظر داشته باشد و از اين‏رو مقدمه‏اى بر كتاب خود نوشته است كه مشتمل بر چند جلد گرديده و قبل از آن‏كه به ذى‏المقدمه برسد وفات نموده است، ولى خود اين مقدمه فى‏نفسه در نهايت اهميت است و درباره تاريخ‏نويسى و ماهيت تمدن به قدرى مطالب عالى و سنجيده دارد كه به حق اين كتاب را از امهات كتاب‏هاى اين زمان ساخته است.

جمال‏زاده در ميان اهميت بسيار زياد اين كتاب به عبارت‏هاى مذكور اكتفا نكرده مى‏نويسد:

در حق اين كتاب نوشته‏اند كه در قرن نوزدهم ميلادى تنها دو كتاب مهم در دنيا انتشار يافته است، يكى كتاب سرمايه به قلم كارل ماركس و ديگرى همين كتاب تاريخ تمدن در انگلستان.31

جمال زاده مقاله خود را با يك مطلب چند صفحه‏اى در نقد و بررسى رستم‏التواريخ از منظر فن تاريخ‏نويسى و نيز يك «حاشيه» در ستايش از كتاب اخيرالانتشار آدميت به پايان مى‏برد. گفتار او در تمجيد از اثر آدميت از اين قرار است:

در همين اوقات اخير در كتاب بسيار ممتاز و محققانه انديشه‏هاى ميرزا آقاخان كرمانى به قلم دانشمند محترم و دقيق و عميق آقاى دكتر فريدون آدميت ديده شد كه بخش ششم را به «تعقل تاريخى» و به فن تاريخ و روش تاريخ‏نگارى جديد اختصاص داده‏اند و در هشت صفحه اطلاعات و نكات بسيار گران‏بهايى درباره اين موضوع آورده‏اند....32

در يك ارزيابى كلى از مقاله جمال‏زاده بايد گفت كه اين مقاله اگر چه عليرغم عنوان آن صبغه كتاب‏شناسى دارد، ولى با اين حال سعى و نيت مؤلف در معرفى آثار معتبر و كلاسيك غربى در موضوع روش‏هاى پژوهش در تاريخ و تاريخ‏نويسى جديد بسيار ستودنى و درخور تقدير است؛ زيرا در زمانى كه هنوز در ايران ترجمه و انتشار منابع غربى رواج چندانى نداشت، ترجمه و انتشار شمارى از آثار معتبر در حوزه تاريخ‏نگارى را توصيه و سفارش مى‏كرد.

جمال‏زاده به درستى دريافته بود كه تا با سرچشمه‏هاى اصلى تاريخ‏نويسى در غرب آشنا نشويم، اميدى به ايجاد تحول در علم تاريخ و فن تاريخ‏نويسى در ايران نبايد داشت. اكنون بعد از سى سال از انتشار آن مقاله، هنوز جز يك اثر از آثار معتبر غربى به فارسى ترجمه نشده است. در واقع ما، با نود و نه درصد از آثار كلاسيك منتشره به زبان‏هاى اروپايى در حوزه علم تاريخ، روش‏شناسى علم تاريخ، فلسفه تاريخ و تاريخ نگارى بيگانه هستيم (محض نمونه، اثر پيشگفته بوكل كه از آن به عنوان يكى از دو كتاب مهم دنيا در قرن نوزدهم ياد شده است)!

اگر مى‏بينيم تنها يكى دو نفر از مورخان معاصر ما در ايران توانسته‏اند در حرفه خود به اوج برسند، دقيقاً به دليل آن است كه از سرچشمه‏هاى تاريخ‏نويسى جديد اروپايى توشه برگرفته‏اند. آدميت به جهت تحصيل و نيز سال‏ها اقامت در انگلستان، و زرين‏كوب به جهت احاطه به سه زبان اروپايى، تا سر حد امكان از آثار معتبر مورخان اروپايى توشه برگرفتند و در پيشرفت علم تاريخ و فن تاريخ‏نويسى در ايران به نوبه خود بى‏نهايت مؤثر واقع شدند. اما در مقابل كسانى هم بودند كه بعد از سال‏ها تحصيل و اقامت در اروپا، بعد از بازگشت به ايران در طول دوران تدريس خود در رشته تاريخ دانشگاه‏ها جز تكرار مكررات آزاردهنده چيزى نگفتند و در قلمرو علم تاريخ و فن تاريخ‏نويسى منشأ هيچ اثرى نشدند. اگر از ميان اين افراد، مرحوم حائرى و... را استثنا كنيم، بقيه قدمى در پيش بردن رشته خود برنداشتند. اين‏ها حتى به اندازه مرحوم جمال‏زاده كه با تواضع مى‏گفت «مورخ نيست و از علم تاريخ‏نگارى به قدر كافى اطلاع ندارد» نسبت به رشته تحصيلى خود دغدغه خاطر نداشتند كه لااقل با ترجمه و انتشار چند مقاله و كتاب، دانشجويان خود را با سير تاريخ‏نگارى در اروپا، تحولات تاريخ‏نويسى در آن ديار، چگونگى پيدايش تاريخ نگارى جديد، مكاتب مختلف تاريخ‏نگارى و از اين قبيل مسائل آشنا سازند! نه تحقيقى بكر و تازه در تاريخ ايران عرضه نمودند و نه كتاب و مقاله‏اى در تاريخ‏نگارى جديد از زبان‏هاى اروپايى ترجمه كردند! بى‏جهت نيست كه آدميت در انتقادى بس گزنده و هشداردهنده شعبه تاريخ دانشگاه‏هاى ايران را «گرفتار فقر و افلاس علمى» دانسته و نوشته است:

به همه چيز مى‏پردازيم جز به تحقيق و تدريس صحيح تاريخ، ضمن تدريسِ «تاريخ تحولات فكرى و اجتماعى ممالك آسيايى در برخورد با مدنيت غربى»، به تجربه ديدم شاگردانى كه دوره ليسانس تاريخ را تمام كرده‏اند با اصول نقد تاريخى آشنايى صحيحى ندارند و از مراحل عالى‏تر آن يعنى «تعقل تاريخى» هيچ نمى‏دانند. در اقليم تاريخ‏نويسى جدى ويلان و سرگردانند. اما آنان گناه زيادى ندارند، بيشتر مربيان مسئولند. خلاصه اين‏كه دانشكده‏هاى ما در دايره تعليمات و تتبعات دانشگاهى يكسره ورشكسته‏اند. تعجب اين است كه در دوره اخير كسانى فن تاريخ را (به معنى اخص كلمه) تا درجه‏اى ترقى داده‏اند كه پيشه اصلى آنان (مگر در مورد يك نفر) تاريخ‏نگارى نبوده است....33

مرحوم زرياب خويى نيز در جايى در انتقاد از وضعيت رشته تاريخ در دانشگاه‏هاى ايران نوشته است:

... هنوز علت وجودى دانشگاه‏هاى ما پروراندن كارمند و معلم دبستان و دبيرستان است، نه محقق و پژوهشگر....34

اين دو نظر دو سه دهه پيش ابراز شده است، اما پرسش اين است كه آيا وضع رشته تاريخ در دانشگاه‏ها عليرغم گذشت سال‏ها تفاوتى كرده است يا همان است كه توصيف آن از زبان اين دو بزرگوار گذشت؟

3. عبدالحسين زرين‏كوب‏

مرحوم دكتر عبدالحسين زرين‏كوب از نادر مورخان موفق عصر ما بود. جامعيت دانش او حاصل تبحر در چند رشته علمى بود و نيز تسلطى كه بر چند زبان زنده دنيا داشت. از اين‏ها گذشته، شيفتگى غير قابل توصيف او به دانش و دانستن و نيز كنجكاوى عالمانه‏اش موجب شد كه در طول دوران زندگى پر ثمر خود در چندين حوزه به پژوهش‏هاى جدى بپردازد و آثار عديده‏اى از خود به يادگار بگذارد. با اين‏كه قسمت مهمى از آثار او به قلمرو تاريخ برمى‏گردد، هيچ‏گاه نوشتارى مستقل در باب روش تحقيقِ تاريخ از خود به جا نگذاشت. اين نه از آن سبب بود كه به اهميت اين مقوله توجه نداشت، بلكه از آن جهت بود كه او خود در عمل با اسلوب علمى به تحقيق در تاريخ مى‏پرداخت و در فن تاريخ‏نگارى در مدارج عالى سير مى‏كرد، لذا لزومى نمى‏ديد كه به تدوين دستورنامه در روش تحقيقِ تاريخ بپردازد. اما در قلمرو تصحيح متون كه هيچ گاه وارد آن نشد و به تصحيح هيچ متن ادبى و تاريخى نپرداخت، دو مقاله ارزشمند در بابِ شيوه نقد و تصحيح متون و روش علمى در نقد و تصحيح متون ادبى از خود به جا گذاشت.35

البته اين توصيف به هيچ‏رو مُبين آن نيست كه زرين‏كوب در آثار مختلفش از مقوله روشِ تحقيقِ تاريخ سخن نگفته باشد، چرا كه وى حداقل در بخش‏هايى از كتاب ارزشمند تاريخ در ترازو كه موضوع آن تاريخ نگرى و تاريخ نگارى است در ذيل مباحث روش‏هاى تاريخ‏نويسى به موضوع مزبور پرداخته و نيز در يك مقاله با عنوان تحقيق درست‏36 باز هم با اشارات صريح از روش تحقيق درست در تاريخ سخن به ميان آورده است.

زرين‏كوب در كتاب تاريخ در ترازو، به دوازده مبحث اصلى پرداخته كه پنج مبحث آن به طور كلى به تاريخ‏نويسى و تاريخ‏نگارى مربوط مى‏شود. برخى مباحث مشتمل است بر سير تاريخ‏نويسى در جهان اسلام و تاريخِ تاريخ‏نگارى در ميان اروپاييان. در دو مبحث تحت عنوان «بازجويى و بازآفرينى» و «نقد و ارزيابى» نيز عمدتاً به مسائل مربوط به روش تحقيق در تاريخ پرداخته است. در اين جا تنها برخى از عناوين مباحث مطرح شده در كتاب تاريخ در ترازو را كه در ربط مستقيم با مقوله روش تحقيق تاريخ است مى‏آوريم: قريحه و ضابطه؛ دو عامل مهم در تاريخ نويسى/108، قدم اول مورخ كشف و گردآورى اسناد و مدارك است/142، لزوم احاطه تام بر م‏آخذ موضوع /110، احتياط عالمانه در بررسى اسناد و تحليل و تفسير معقول و منطقى آن‏ها /110، نقد بيرونى و درونى و استدلال در آن‏چه كه نمى‏يابد/116، مورخ و ضرورت پرهيز از خوش باورى 111، زيان‏هاى خوش‏باورى /114، محاسن ديرباورى /115 و 116، لزوم ديدن يك حادثه تاريخى در پرتو حوادث ديگر166، مقوله تبيين و تفسير 99، مسأله حقيقت و خطا/127، مسأله حقيقت و واقعيت/132، تاريخ‏نويسى با چسب و قيچى/162 و... .

چنان كه اشاره شد، براى آگاهى از ديدگاه زرين‏كوب در باب روشِ تحقيقِ تاريخ، مى‏توان به غير از كتاب تاريخ در ترازو به مقاله مفيد او با عنوان تحقيقِ درست نيز رجوع كرد. وى در اين مقاله به چند مبحث اساسى پرداخته است كه توجه و مداقه در آن‏ها براى هر محققِ تاريخ لازم و راهگشا است:

1. شكوه از تنزل ادب تحقيقى و سست و بى‏مايه شدن تحقيق در ايران.

2. تذكر شيوه كار محققان بزرگ اروپايى و ايرانى از جمله انكتيل دوپرون و فوستل دوكولانژ و از همگنان آن‏ها در ايران محمد قزوينى.

3. ذكر برخى از آفات گريبانگير تحقيق، از قبيل آفت بى‏رسمى، بى‏دقتى، شتابكارى، سرقت و انتحال و شهرت‏جويى.

4. تحمل رنج فراوان و داشتن دقت و حوصله بسيار براى دستيابى به منابع و م‏آخذ.

بيرونى در جست و جوى سفرالاسرار مانى چهل سال رنج برد تا سرانجام بدان دست يافت و حنين بن اسحاق....37

5. دقت در استنباط و پرهيز از گزاف‏گويى و خيال‏پرورى.

6. آزادانديشى و حق‏پرستى پيشه ساختن:

شرط اين مايه حق‏پرستى و آزادانديشى نيز آن است كه محقق پيش از شروع تحقيق نتيجه مطلوب را در نظر نگرفته باشد و در حقيقت براى تأييد انديشه قبلى خويش از راه تحقيق به جست و جوى شاهد و سند نپرداخته باشد.38

7. نقد و سنجش منابع و م‏آخذ؛ تا محقق كتاب‏شناس نباشد در نقادى منابع توانا نخواهد بود:

محققى كه ارزش و اعتبار واقعى مطالب هر كتاب را نداند، م‏آخذ و اسناد او به هم در مى‏آميزد و تحقيقات او پست و بلند مى‏شود و مايه قبول و اطمينان نخواهد گشت... .39

8. تحقيق براى افزودن چيزى تازه به دانسته‏هاى پيشين و پرهيز از تكرار مكررات. هستند كسان بسيار كه كتابى كلان اما پوچ و بى‏فايده مى‏پردازند كه:

در آن يك سطر تحقيق و يك حرف تازه هم نيست. و اين هم به سبب آن است كه محقق ما رسم و راه تحقيق درست را نمى‏داند و چون به شتابكارى خو كرده است، فرصت انديشه در كشف حقيقت را ندارد و بدين جهت از پس شتابكارى، سرگشته مى‏شود و نمى‏داند كه مطلوب خود را كجا و در كدام راه بايد جست و جو نمايد.40

9. توجه دادن محقق به آن‏چه كه نبايد بنويسد:

در كار تحقيق، چيره‏دستى همه آن نيست كه محقق بداند آن چه بايد بنويسد چيست، نكته آن است كه محقق بايد بداند كدام چيزها است كه نبايد بنويسد.41

در خصوص رأى و نظر زرين‏كوب درباب روشِ تحقيق تاريخ به همين مختصر بسنده مى‏كنيم (در جاى ديگر به مقوله تاريخ‏نگارى و تاريخ‏نگرى از ديدگاه زرين‏كوب پرداخته‏ايم.)42

4. جهانگير قائم‏مقامى‏

با اين‏كه مرحوم قائم‏مقامى يكى از جدى‏ترين و پركارترين محققان تاريخ ايران به ويژه عصر قاجار بود و آثار متعددى نيز از خود به يادگار گذاشت، هنوز تا آن‏جا كه نگارنده اطلاع دارد نوشته‏اى در ارزيابى پژوهش‏هاى او انتشار نيافته است. وى در دو زمينه تحقيق در تاريخ و سندشناسى و انتشار اسناد، آثار ارزشمندى پديد آورده است. در زمينه نخست بايد به پاره‏اى از مقالات وى در مجله وزين بررسى‏هاى تاريخ و يكى دو اثر مربوط به دوره قاجار و مشروطه اشاره كرد و در زمينه سندشناسى مى‏بايست از اثر گران سنگ و كم‏نظير او تحت عنوان مقدمه‏اى بر شناخت اسناد تاريخى كه در سال 1350 انتشار يافت و نيز چهار جلد اسناد و نامه‏ها و منش‏آت قائم‏مقام فراهانى كه در طول بيش از بيست سال به جمع‏آورى و تدوين و نشر آن‏ها همت گماشت، اشاره داشت. علاوه بر اين دو زمينه، وى در زمره معدود افرادى بود كه در باب روشِ تحقيقِ تاريخ كتاب مستقلى نوشت. وى دقيقاً چهل سال بعد از رشيد ياسمى، اثرى تحت عنوان روش تحقيق در تاريخ‏نگارى‏43 منتشر كرد. البته سه سال پيش از انتشار اين كتاب در مقاله‏اى با عنوان مسأله تدوين تاريخ دوره قاجاريه به طرح پاره‏اى توصيه‏هاى مهم در باب چگونگى تحقيق در تاريخ اين دوره به ويژه از جهت انتخاب موضوع و اتخاذ روش پژوهش علمى پرداخته بود. قائم‏مقامى درست از زمانى كه با دانشجويان رشته تاريخ در دانشگاه‏ها سر و كار پيدا كرد و با معضل جدى آنان در زمينه چگونگى تدوين پايان نامه‏هاى تحصيلى آشنا شد، تأليف اثرى راهگشا به ويژه براى دانشجويان را آغاز كرد. وى در مقدمه كتاب مزبور، ضمن نام بردن از رشيد ياسمى و اثر او نوشت:

اگر چه اثر ياسمى در موضوع روش تاريخ‏نگارى اولين كتاب بود، ولى با تمام محاسن و اعتبارش «محتواى آن چندان جوابگوى تاريخ نگارى جديد نمى‏باشد».44

به همين جهت، او اقدام به نوشتن كتابى مى‏كند كه بتواند دانشجويان را «با روش اصولى و اصول تحقيق تاريخ‏نگارى آشنا سازد».45 بنابراين، كتاب روش تحقيق در تاريخ‏نگارى در پاسخ به نياز دانشجويان تاريخ فراهم آمده و به همين جهت در واقع دستورنامه‏اى است براى تدوين رساله‏ها و پايان‏نامه‏هاى تحصيلى در رشته تاريخ. اصل كتاب در 75 صفحه است و به تعداد همين صفحات نيز ضميمه و پيوست دارد.

مؤلف در اين كتاب مراحل پژوهش در تاريخ‏نگارى را به هشت قسمت به شرح ذيل تقسيم كرده و درباره هر قسمت به توضيح پرداخته است:

.1 انتخاب موضوع و عنوان تحقيق، 2.تهيه طرح مقدماتى، .3 گردآورى مدارك و اطلاعات و مواد تحقيق، 4.تصفيه، .5 تعيين مسأله، .6 تحليل اطلاعات، .7 تهيه طرح نهايى پژوهش، .8 تأليف و نگارش.

مؤلف هر چند در كتاب‏شناسى اين اثر مشخصات تعدادى از منابع تاريخ‏نگارى به زبان فرانسه را آورده، اما در متن كتاب به هيچ يك از آن‏ها ارجاع نداده است. در مجموع مى‏توان گفت كه اين اثر عمدتاً حاصل تجربيات عملى مؤلف در پژوهش‏هاى تاريخى بوده است، كما اين‏كه در مثال‏ها به مقالاتى ارجاع مى‏دهد كه خود قبلاً در موضوع آن به پژوهش پرداخته است.

5. رسول جعفريان‏

درست نيم‏قرن بعد از انتشار كتاب مرحوم رشيد ياسمى و دقيقاً چهارده سال پيش از اين، يعنى در سال 1367 كتاب كم‏حجمِ مستقلى با عنوان آشنايى مقدماتى با روش تحقيق در تاريخ‏46، از سوى رسول جعفريان انتشار يافت.

نويسنده اين كتاب از دو جهت با نويسندگان پيش گفته تفاوت داشت: يكى آن‏كه دانش‏آموخته حوزه علميه و در كسوت روحانيت بود و ديگر آن‏كه از دريچه تاريخ اسلام به مقوله روش تحقيق در تاريخ نگريسته بود. جعفريان سه سال پيش از چاپ اين اثر با انتشار كتابى با عنوان پيش درآمدى بر شناخت تاريخ اسلام‏47 نشان داده بود كه نسبت به مقوله روش تحقيق در تاريخ و نوشتن تاريخى روشمند و معقول در قلمرو تاريخ اسلام دغدغه خاطر جدى دارد. وى در مقدمه مفصل اين كتاب به طرح مباحث مهم در تاريخ‏نگارى (به معناى اعم) و نيز تاريخ‏نگارى تاريخ اسلام (به طور اخص) پرداخته بود. از قبيل: «تدوين تاريخ»، «تدوين تاريخ و شيعه»، «ميزان صداقت در كتب تاريخى»، «شيوه بررسى روايات تاريخى»، «نقص‏هاى عمده تواريخ»، «منابع تاريخ اسلام»، «اهداف ما از شناخت سيره و تاريخ رسول الله(ص)».

به نظر مى‏رسد كه جعفريان با دغدغه تحقيق در تاريخ اسلام، به تدريج به سوى مطالعه در مقوله روش تحقيق كشانده شد و با اين‏كه هنوز به طور جدى به پژوهش در تاريخ ايران نپرداخته و ظاهراً اثر مستقلى در زمينه تاريخ ايران منتشر نكرده بود، به فكر انتشار اثرى مستقل در باب روش تحقيق در تاريخ افتاد. اين اثر همان‏گونه كه خود وى در عنوان آن اشاره كرده بود، جنبه مقدماتى براى آشنايى با روش تحقيق در تاريخ داشت. مؤلف عليرغم اين‏كه در سال‏هاى بعد از انتشار اين اثر به پژوهش‏هاى جدى در برخى از دوره‏هاى تاريخ ايران پرداخت، هيچ‏گاه به صرافت تكميل مقدماتى كه بعضاً پاره‏اى از مباحث آن ناپخته مى‏نمود نيفتاد. با اين همه، اين اثر عليرغم «مقدماتى بودن آن» از منظر كتاب‏شناسىِ روش تحقيق در تاريخ حائز اهميت است؛ به ويژه از آن جهت كه نه مؤلف اين اثر و نه محققان ديگر در چهارده سال اخير اثر مستقلى در موضوع اين كتاب منتشر نكرده‏اند. ابتدا نگاهى مى‏اندازيم به فهرست مطالب كتاب و سپس به ذكر چند نكته بسنده مى‏كنيم:

مقدمه، تحقيق در مفردات حوادث براى تحليل مجموعه آن‏ها، نقد اسناد تاريخى، نقد متون تاريخى، نقش انسان‏ها در متن، متن و حوادث مرتبط با آن، عقل مورخ درمتن، نقش عقل در درك طبيعى متن، جغرافياى متن، منابع تحقيق، ارائه م‏آخذ و شواهد.

1. چنان‏كه از فهرست مزبور برمى‏آيد، مجموع مباحث كتاب از پيوستگى و انسجام لازم برخوردار نيست. چنان‏كه اگر جاى برخى مباحث با يكديگر جابجا شود، خللى در چارچوبه آن پيش نمى‏آيد.

2. نويسنده به غير از برخى منابع تاريخ اسلام كه به عنوان شاهد به آن‏ها استناد كرده، در زمينه روش تحقيق، تنها به سه كتاب تاريخ در ترازو، مقدمه ابن‏خلدون و فلسفه و فرهنگ ارجاع داده است. نديدن كليه آثار منتشره در باب روش تحقيق در تاريخ اعم از تأليف و ترجمه و احياناً منابع موجود در زبان عربى، از آن حيث كه مؤلف با اين زبان آشنايى كافى داشته، نقص ديگر اين كتاب است.

3. ديگر كاستى عمده اين كتاب و نيز كتاب قائم‏مقامى آن است كه در هر دو، به مقوله روش تحقيق در تاريخ به معناى كلى و اعم نگاه شده و غالباً منظور مؤلفان اين دو اثر از تحقيق در تاريخ، تحقيق در وقايع كه از آن به تاريخ سياسى مى‏توان ياد كرد، بوده است. هر دو مؤلف - و حتى رشيد ياسمى - به اين نكته ظريف و اساسى كه علم تاريخ به رشته‏ها و شعبه‏هاى عديده منقسم مى‏شود و تحقيق در هر رشته از علم تاريخ، روش و اسلوب خاص خود را مى‏طلبد، به هيچ‏وجه عنايت نداشته‏اند.

4. نقص مهم ديگر اين كتاب و نيز كتاب قائم‏مقامى آن است كه در هر دو، به مقوله روش تحقيق در تاريخ، فارغ از ويژگى‏هاى ضرورى و بايسته شخص محقق - به عنوان كسى كه حاصل يك تحقيق تاريخى در نهايت از انديشه و قلم او تراوش خواهد كرد - نگاه شده است. در كتاب جعفريان به جز در دو مورد و در كتاب قائم‏مقامى در هيچ مورد نمى‏توان به خصيصه‏هاى شخصيتى مورخِ محقق برخورد. خواننده بعد از خواندن اين دو كتاب مى‏تواند به طرح اين پرسش بپردازد كه آيا هر كسى كه چند سالى به مطالعه در تاريخ پرداخت و دانشى در اين زمينه كسب كرد مى‏تواند به عنوان محقق تاريخ به تاريخ‏نويسى بپردازد؟ آيا كسانى كه وابستگى‏ها و گرايش‏هاى عميق ايدئولوژيك، سياسى، اقتصادى، صنفى و شغلى دارند، ولو اين‏كه در تاريخ از دانش بالايى برخوردار باشند، اصولاً مى‏توانند تاريخى فارغ از گرايش‏ها و وابستگى‏هاى مزبور بنويسند؟ آيا استادى كه سخت در بند حفظ كرسى تدريس و در واقع شغل خود است و يا روحانى‏اى كه تحت تأثير پيوندهاى عميق عاطفى و صنفى با قشر روحانيت است، مى‏تواند تاريخى بنويسد كه رگه‏هايى از گرايش‏هاى مزبور در اثر او ديده نشود؟ جعفريان در جايى از كتاب خود، به نحوى به اين مسأله پرداخته است:

به خوبى واضح است كه يك مورخ دربارى چگونه عوض نوشتن حقايق، ممكن است «فضائل‏نويسى» بكند و واقعيات را در ذهن شاهانه‏پرست خود تصفيه كرده و همه را در قالب مدح از حاكميت و ذم از دشمنان آن شكل دهد. در ذهن يك متعصب دينى، به طور طبيعى مى‏توان حدس زد كه ترتيب و تنظيم واقعيات تاريخى چگونه شكل مى‏گيرد.48

بنابراين، يكى از اساسى‏ترين ويژگى‏هاى محققى كه تاريخ‏نگارى را پيشه خود ساخته، شكستن تعلقات شخصى به امورى است كه برخى از آن‏ها اشاره شد.

به هر روى، از مجموع صفات عديده‏اى كه مورخ مى‏بايست واجد آن‏ها باشد، دو ويژگى از همه برجسته‏تر است: يكى سلامت نفس و ديگرى شهامت اخلاقى. هنوز نيز بعد از قرن‏ها بايد با «سيسرون» هم‏صدا شد و گفت:

مورخ مى‏بايد در كار خود به دو اصل عملاً مقيّد باشد نخست آن‏كه هر چه را نادرست مى‏داند بيان نكند و دوم اين‏كه از بيان هر چه حقيقت مى‏داند پروا ننمايد.49

 پى‏نوشت‏ها:

1. عبدالرحمن بن خلدون، مقدمه ابن‏خلدون، ترجمه محمد پروين گنابادى، شركت انتشارات علمى و فرهنگى، تهران: 1369، ج‏اول، ص‏13.

2. دوست ما جناب آقاى صالحى نويسنده ارجمند اين مقاله، از فعاليت‏هايى كه در ارتباط با نقد اخبار در قرن سوم تا پنجم صورت گرفته است، طبعا آگاهى ندارند؛ چون به هر روى تخصص ايشان در آن دوره‏ها نيست. مقالات ديگر اين مجموعه به صورت خاص نشانگر آن است كه ادبيات نقد اخبار تاريخى نسبتا نيرومند بوده و گرچه رساله‏اى مستقل در اين باره نگارش نيافته، اما تأملات فراوانى در اين زمينه بوده است. در باره خود ابن خلدون كه ايشان وى را به عنوان يك استثنا تصور كرده بايد گفت كه اين قبيل انديشه‏هاى وى برگرفته از ابن حزم اندلسى است كه بسيار مفصل‏تر از ابن خلدون به بحث نقد اخبار تاريخى پرداخته است. در اين باره، مقاله‏اى در همين مجموعه، به قلم نويسنده اين سطور به چاپ رسيده است (جعفريان).

3. براى آگاهى بيشتر در اين خصوص ر.ك: زرين‏كوب، عبدالحسين، تاريخ در ترازو، اميركبير، تهران: 1362، ص‏109-108.

4. رشيد ياسمى، آيين نگارش تاريخ، سلسله انتشارات مؤسسه وعظ و خطابه، تهران: مهر 1316، ص 144.

5. همان، ص «ج».

6. همان، ص «ج».

7. همان، ص 11.

8. همان.

9. همان، ص 11-39.

10. همان، ص 40 - 41.

11. همان، ص 81 - 85.

12. همان، ص 90.

13. همان، ص 97.

14. همان، ص 97.

15. همان، ص 108.

16. همان، ص 134 - 144؛ در اين‏جا بحث از فريدون آدميت و ديدگاه‏هاى وى در زمينه تاريخ‏نگارى مى‏ماند كه بايد آن را به فرصتى ديگر موكول كرد.

17. جمال‏زاده، محمدعلى، شمّه‏اى درباره علم و آيينِ تاريخ‏نگارى، يادنامه ابوالفضل بيهقى، انتشارات دانشگاه مشهد، شهريور 1349، از صفحه 120 الى 136.

18. همان، ص 120.

19. همان، ص 129 - 130.

20. همان، ص 129 - 130.

21.l'Histoire et ses M'thods, sous La direction de charles samaran, de L'Institut Edition Gallimard, 1961 ( Encyclope'die La P'Lade).

22. جمال‏زاده، همان، ص 123.

23. Pau Harsin; "Comment on e'crit L'histoire " , Bibliothe'que Scientifique Scientifique belge, (Histoire et Philosophie) Paris, Librairite E. Droz, 1933.

24. E.Bernheim; "Lehrbuch der historischen Methode und der Geschichtsphilosophie" (چاپ چهارم ، در سال 1903 م).

25. Langlois et Seignobos; "Introduction aux Etudes historiques"(چاپ پنجم).

26. جمال زاده، همان، ص 124 - 125.

27. جمال زاده، همان، ص 126.

28. Marc Bloch;" Apo;ogiepour L'Histoire ou me'tier d histoiren" , (Cahiers des Annales) ArmandColin, Paris, 1949.

29. جمال زاده، همان، ص 128.

30. Yohan Huizinga ; "Geschichte und Kultur", Alfred KroIner Verlag, Stuttgart, 1954.

31. جمال زاده، ص 130.

32. جمال زاده، ص 131.

33. آدميت، انحطاط تاريخ نگارى در ايران، ص 28 - 29.

34. ر.ك: مجله فرهنگ و زندگى، ويژه فرهنگ ايران، شهريور 1350، شماره 6، ص 116.

35. اين دو مقاله در كتابى با اين مشخصات به چاپ رسيده است: زرين‏كوب، عبدالحسين، يادداشت‏ها و انديشه‏ها، از مقالات، نقدها و اشارات، انتشارات جاويدان، تهران: چاپ چهارم، 1362، ص‏44-18.

36. اين مقاله نخستين‏بار در مرداد 1337 در مجله سخن، شماره 5، ص 416 - 409 به چاپ رسيد. سپس در كتاب يادداشت‏ها و انديشه‏ها مجدداً انتشار يافت.

37. مقاله تحقيق درست، در مجله سخن، ص 413.

38. همان، ص 414.

39. همان، ص 416.

40. همان، ص 411.

41. همان، ص 413.

42. ر.ك: صالحى، نصرالله، تاريخ‏نگرى و اصول تاريخ‏نگارى از ديدگاه زنده‏ياد دكتر عبدالحسين زرين‏كوب، كتاب ماه تاريخ و جغرافيا، س‏3، ش‏35، شهريور 1379، ص‏2 - 14.

43. قائم‏مقامى، جهانگير، روش تحقيق در تاريخ‏نگارى، انتشارات دانشگاه ملى، تهران: 1358 (تاريخ پايان مقدمه 1356).

44. مندرج در مجموعه خطابه‏هاى نخستين كنگره تحقيقات ايرانى (2)، به كوشش غلامرضا ستوده، تهران: 1353، ص‏327-319.

45. قائم‏مقامى، روش تحقيق در تاريخ‏نگارى، ص‏2 - 1.

46. جعفريان، رسول، آشنايى مقدماتى با روش تحقيق در تاريخ، سازمان تبليغات اسلامى، قم: 1367، ص 71.

47. مؤسسه در راه حق، 1364.

48. آشنايى مقدماتى با...، ص 17.

49. روش‏هاى پژوهش در تاريخ، زير نظر شارل ساماران، ترجمه گروه مترجمان، انتشارات آستان قدس، مشهد: 1375، ج، ص‏18.